

روایت حماسه

روایت سیاسی دفاع مقدس - ۹-

ژاندارمی پهلوی در خلیج‌فارس

با آغاز دهه ۱۹۷۰ انگلستان که ضربات سنگینی را در جنگ جهانی دوم متحمل شده بود، تحت فشار افکار عمومی و احزاب سیاسی اعلام کرد که به تدریج نیروهای نظامی خود را از خلیج‌فارس و شرق کانال سوئز خارج خواهد کرد. هم‌زمان با این اقدام، دولت آمریکا هم درگیر جنگ ویتنام بود و درس‌های تلخی را از حضور مستقیم نظامی در مناطق مختلف جهان تجربه می‌کرد. در واقع، ناتوانی آمریکا در جنگ ویتنام، شکست راهبردی «ژاندارمی بین‌المللی» ایالات متحده بود. به همین دلیل نیکسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا دکترین جدیدی را برای حفظ منافع آمریکا و غرب در مناطق مختلف جهان در مقابل نفوذ شوروی و هم‌پیمانانش در پیش گرفت که بر اساس آن کشورهای قدرتمند منطقه به جای آمریکا مسئولیت حفظ ثبات وضعیت منطقه را برعهده می‌گرفتند. نتیجه دکترین نیکسون برای بر کردن خلا قدرت و به وجود آمدن پس از خروج نیروهای انگلیسی در خلیج‌فارس، ظهور یک ساختار سیاسی نظامی و مالی «دو پایه» بود. ایران و عربستان سعودی «ستون دولقوی» این ساختار جدید بودند. نقش نظامی برعهده ایران و نقش مالی پشتیبانی در اختیار عربستان گذاشته شده بود. با قبول این مسئولیت، تقویت ارتش ایران با جدیدترین جنگ‌افزارهای پیشرفته در دستور کار قرار گرفت و دولت نیکسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا موافقت کرد که هر نوع سلاحی به جز سلاح اتمی را در اختیار ایران قرار دهد. خرید سرسام‌آور تسلیحات نظامی از آمریکا، اروپای غربی و حتی شوروی و اقمار آن در طول دهه ۱۹۷۰، ایران را به بزرگ‌ترین خریدار اسلحه در میان کشورهای جهان سوم تبدیل کرد، به گونه‌ای که در سال‌های ۷۷–۱۹۷۶ حدود ۲۷ درصد کل بودجه کشور صرف امور نظامی و دفاعی شد. به این ترتیب، جمهوری اسلامی ایران از نظر نظامی به قدرت برتر منطقه خلیج‌فارس تبدیل شد؛ قدرتی که از حمایت بی‌چون و چرای آمریکا و اروپا برخوردار بود؛ چراکه به هزینه ملت ایران، امنیت‌تاری شاه تحت حمایت آمریکا در خلیج‌فارس برای رهبران عراق شکی باقی نگذاشت که در صورت ادامه خصومت با ایران و تداوم حمایت شاه از اکراد بازرانی، نباید امیدی به حفظ قدرت و ثبات در عراق داشته باشند. به همین منظور، به این فکر افتادند که اختلافات دیرین خود را با ایران حل‌وفصل کنند تا بتوانند فارغ از نگرانی‌های ناشی از همسایه قدرتمند خود، به رفق و فقق امور داخلی بپردازند. افزون بر این، آنها یقین داشتند که هرگونه توافق با شاه سبب خواهد شد که شورشیان کرد بزرگ‌ترین حامی خود را از دست داده و دست از مبارزه بردارند. به این ترتیب، رهبران عراق از سسر استیصال به عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر تن دادند و مجبور شدند اصل حقوقی تالوگ را که حاکمیت نیمی از رودخانه اروند را در اختیار ایران قرار می‌داد، بپذیرند. در مقابل، انعقاد عهدنامه ۱۹۷۵ سبب شد که خیال رهبران عراقی از ایران آسوده شود و با جلب همکاری این کشور شورش در کردستان را مهار کنند، سپس از موقعیت پیش آمده استفاده کردند و به سرکوب و قلع‌وقمع شدید سایر مخالفان داخلی برخاستند. همچنین، حزب کمونیست عراق را تارومار کردند و شیعیان را به شدت تحت استیلای خود درآوردند. هم‌زمان با این اقدامات، برنامه بازسازی و تقویت ارتش را در دستور کار قرار دادند و آرام‌آرام و به صورت پنهانی مسابقه تسلیحاتی شدیدی را با ایران آغاز کردند. بنابراین، امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر تهدیدات داخلی و خارجی علیه دولت بعث عراق را به «فرصت» تبدیل کرد.

فردای قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ برخی احزاب و گروه‌های سیاسی و رسانه‌ها بیگانه به قیام ملت و جنایت حکومت واکنش‌هایی نشان دادند که تأمل‌برانگیز است. مرور بخشی از آنها می‌تواند وضعیت عمومی آن روزها را آشکار کند.

نظر برخی از احزاب و جمعیت‌های سیاسی داخلی

جبهه ملی دوم در قالب مهم‌ترین جمعیت سیاسی در طول چند سال «فضای بازسیاسی» آمریکایی، از هر گونه موضع‌گیری تند علیه شاه و آمریکا به شدت پرهیز کرد تا از این طریق حسن‌نیت خود را به آنها نشان داده و زمینه را برای تشکیل دولت جبهه‌ای فراهم کند. از همین رو بود که به گفته یکی از رهبران نهضت آزادی، رهبر جبهه ملی در طول آن سال‌ها مرتب با آمریکا و شاه در تماس بود.

طبق اسناد لانه جاسوسی، یکی از جاسوسان سفارت آمریکا که در عصر روز ۱۵ خرداد با دکتر مهدوی، یکی از افراد برجسته جبهه ملی، ملاقات کرده، نوشته است: «دکتر مهدوی گفت جبهه ملی در تدارک فعالیت‌های امروز بعدازظهر (۱۴ خرداد) دست نداشته است.» وی در ادامه آورده است: «مهدوی از سوی ساواک احضار گردید و از او پرسیده شد آیا جبهه ملی در نظر دارد در تظاهرات علیه دولت در ۱۵ خرداد شرکت کند یا خیر؟ مهدوی گفته بود خیر. بعضی از دانشجویان جناح چپ جبهه ملی در حوادثی که حدود ظهر آن روز در دانشگاه رخ داد و بالا بردن پلاکاردی که ابر روی آن نوشته بود «مرگ بر مستبد خون‌آشام» و سوزاندن یک جیب دولتی دست داشته‌اند. به محض اینکه رهبران جبهه ملی از جمله مهدوی در این باره آگاهی یافتند به ساواک تلفن کرده و گفتند که مانع این تظاهرات در دانشگاه بشوند و این کار بعداً انجام گرفت.» سرلشکر پاکروان نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود در ۱۵ خرداد، در پاسخ به یکی از خبرنگاران، شرکت اعضای جبهه ملی را در تظاهرات روزهای ۱۳ تا ۱۵ خرداد تکذیب کرد.

دکتر مصدق نیز که در این زمان در احمدآباد در تبعید به سر می‌برد و با رهبران جبهه ملی نیز در مکاتبه بود، نسبت به این واقعه سکوت کرد.

حزب توده نیز از موضع چپ و انقلابی ضمن تأیید اصلاحات ارضی و انقلاب از بالای شاه (انقلاب سفید) قیام خونین و مردمی ۱۵ خرداد را کوشش «مخالف ارتجاعی» به منظور مخالفت بسا اصلاحات ارضی و

حکایت زمانه

واکنش‌ها به قیام ۱۵ خرداد

آزادی زنان دانست و آن را محکوم کرد. ماهنامه مردم «رگان تئوریک حزب توده» در تیرماه ۴۲ نوشت: «در اینکه محافل ارتجاعی کوشیده‌اند در ایام عزاداری از احساسات مذهبی عده‌ای سوءاستفاده کرده، گروهی از افراد عقب‌افتاده و متعصب را به اعمال و رفتاری جاهلانه ضدترقی و برخلاف انسانیت برانگیزند و حتی شعارهایی علیه اصلاحات ارضی و آزادی زنان ا در میان تظاهرات مردم پخش نمایند، شکی نیست.» در جای دیگری نیز آمده است: «اجرای اصلاحات ارضی ضدفئودال‌ها و اتخاذ تصمیم دربارۀ دادن حق رأی به زنان از همان ابتدا با مخالفت شدیدی مالکین بزرگ و روحانیون مواجه



شد که از ملاکین پشتیبانی می‌کردند. اکنون مرتجعین سعی کردند از مرحله تبلیغ وارد مرحله عمل شوند.» حزب زحمت‌کشان ملت ایران در نامه سرگشاده‌ای خطاب به مراجع روحانی در تاریخ ۱۵ تیر ۴۲ حمایت کامل خود را از رهبری امام که «صلاحیت کامل مقام ریاست تامۀ شیعیان جهان را احراز کرده‌اند»، اعلام داشت و نسبت به محاکمه امام هشدار داد. اما در ضمن خواستار آن شد که «کلیه تقاضاهای مختلفه به صورت شعار واحد، یعنی اجرای کامل قانون اساسی و قوانینی که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است، منحصراً درود!» بدیهی است که این خواست مخالف نظر امام بود.

واکنش رسانه‌های خارجی

جالب آنکه رسانه‌های غربی و شرقی هم‌صدا این قیام مردمی را محکوم کردند که تنها به آوردن چند نمونه اکتفا می‌شود. مطبوعات ایالات متحده در خبرها و مقاله‌های خود قیام ۱۵ خرداد را به یاد ناسزا گرفتند و با موهن‌ترین لحن از آن یاد کردند.

مجله تایم در سرمقاله شماره ۱۴ ژوئن ۱۹۶۳ (۲۴ خرداد ۱۳۴۲) نوشت: «تهران در هفته گذشته سه روز تمام میدان نبرد بود؛ مردم شیون می‌کشیدند، مسلسل‌ها می‌غریدند و دودی که از اشغال‌های سوخته

سیدهای خسروشاهی

به هوا می‌رفت با ابرهایی از گاز اشک‌آور درآمیخته بود، طعنه‌روزگار را بینم که این نبردی بود بر ضد پیشرفت.» تایم در همین سرمقاله شاه را «آن پادشاه فوق‌العاده و اصلاح‌اندیش» لقب داده بود و از مبارزه طولانی او در راه تبدیل ملتی فئودال به کشوری مدرن سخن به میان آورده و نوشته بود که «مخالفان نیرومند» او متشکل از «دیوان‌سالاران فاسد» و «زمینداران بزرگ» و ملاهایی است که «برنامه او را برای اعطای حق رأی به زنان» و اجاره دادن روستاهای موقوفه به دهقانان «کفرآمیز» می‌دانند.

یونایتدپرس اینترنشنال نیز گزارش داد: «هزاران مسلمان متعصب به قلب تهران یورش بردند.» و در گزارش دیگری اعلام کرد که تظاهرات به تحریک شخصیت‌های دینی صورت گرفته است. کسانی که با اصلاحات شاه مخالفند؛ «زیرا اصلاحات او به درآمد ایشان از زمین‌هایی که اکنون به روستائیان اعطا شد، لطمه زده است.»

جالب اینجاست که رادیو و مطبوعات شوروی که بازگوکننده نظرات آن دولت هستند، از موضع چپ و انقلابی عیناً همان تعبیر و تفسیر رسانه‌های آمریکایی و اروپایی را از قیام مردمی ۱۵ خرداد ارائه دادند. رادیو مسکو در برنامه فارسی شب ۱۶ خرداد خود، این قیام را چنین ارزیابی کرد: «عناصر ارتجاعی ایران که از اصلاحات این کشور، مخصوصاً اصلاحات ارضی ناراضی هستند و افزایش حقوق اجتماعی و توسعه آزادی زنان ایران را باب میل خود نمی‌بینند، امروز در تهران و قم و مشهد تظاهراتی خیابانی برپا کردند… رهبران بلوا و محرکین اصلی آن برخی از رهبران مذهبی بودند. عناصر ارتجاعی، بازار را به آتش کشیدند، چند مغازه را مورد حمله قرار داده و غارت کردند، اتومبیل‌ها و اتوبوس‌ها را ترقه شکستند و به چند اداره دولتی نیز حمله‌ور شدند.» روزنامه «پژوهشیا» ارگان دولت شوروی، در تاریخ ۱۷ خرداد ۴۲، از قیام چنین یاد کرد: «در تهران و مشهد و قم به تحریک عده‌ای از روحانیون مرتع مسلمان، آشوب و بلوایی برپا شد. آشوب‌طلبان برای مبارزه علیه اصلاحات ارضی دولت از ایام سوگواری استفاده نموده و عده‌ای از جوانان متعصب غشبافتاده به چند مغازه حمله کرده و چند اتومبیل را واژگون کردند.»

مجله روسی «عصر جدید» نیز در همین روز نوشت: «آمام‌آخمینی و دستیارانش مؤمنین را علیه دولت برانگیخته، حقوق متساوی زن‌ها را پنهان کرده و در اثر تبلیغات آنان اشخاصی که از تصب کور شده‌اند به خیابان‌ها ریختند و به آشوب و بلوا دست زدند.»

جهان در آینه تاریخ

هفته نامه سیاسی،فرهنگی و اجتماعی
دوشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۹۵ / ۳۰ شعبان ۱۴۳۷/شماره۷۵۲

امام خامنه‌ای در گذر زمان

مقابله جدّی با انحلال مجلس خبرگان

امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در سال ۵۸ روزهای حساس و تعیین‌کننده‌ای را گذراندند؛ روزهای سرنوشت‌سازی که حوادث و تحولات آن به سرعت رخ می‌داد و نهاده‌ها و سازمان‌های اداره‌کننده امور جامعه انقلابی یکی پس از دیگری تأسیس می‌شدند و کار با عده‌ای از اشخاص و نهاده‌ها جریان پیدا می‌کرد. یکی از نهاده‌های مهم و تعیین‌کننده مجلس خبرگان برای بررسی نهایی پیش‌نویس و تدوین قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی بود. این نهاد در آشوب‌ها و فتنه‌های سال ۵۸ شکل گرفت و شروع به کار کرد.



مجلس خبرگان در روند فعالیت‌هایش خوشایند دولت موقت و افراد و اعضای جریان‌های ملی‌گرا نبود. آنها وقتی از طریق نفوذی‌ها کاری پیش نبردند، طرح توطئه انحلال مجلس خبرگان را در دستور کار قرار دادند. در همین زمینه سندی از منزل یکی از افراد دستگیرشده به دست آمد و مسائلی افشا شد که حکایت از ماجراه‌ای بسیاری داشت.

این فرد جاسوس به نام «امیر انتظام» در نامه‌اش ذکر کرد که از هیئت دولت نامه‌ای تهیه کرده و به امضای ۱۵ نفر از وزرای کابینه دولت موقت رسانده بود و بنا شده بود نامه را برای عموم پخش کنند و مجلس خبرگان را غیرقانونی و منحل اعلام کنند، اگر امام با این درخواست موافقت می‌کرد که به مراد رسیده بودند و اگر مخالفت می‌کرد، تصمیم گرفته بودند دسته‌جمعی استعفا دهند. هنگامی که این موضوع در هیئت وزیران مطرح می‌شود، امام خامنه‌ای که از طرف شوروی انقلاب در آن جلسه حاضر بودند، به شدت در مقابل این توطئه می‌ایستند و تلاش می‌کنند آنها را از این تصمیم منصرف کنند. سرانجام با بحث و گفت‌وگوها آنها را متقاعد می‌کنند که پیش از انتشار نامه، مسئله را با امام خمینی(ره) در میان بگذارند. حضرت امام هم با شنیدن این خبر و درخواست به طور قاطع مخالفت خود را اعلام می‌کنند و بر قانونی بودن ادامه کار مجلس خبرگان قانون اساسی تأکید می‌کنند و حتی استعفای جمعی آنان را بلامانع اعلام می‌دارند و به این وسیله توطئه انحلال مجلس خبرگان خنثی می‌شود. وقتی این جمع به ملاقات حضرت امام خمینی می‌روند و موضوع را مطرح می‌کنند، با واکنش قاطع امام روبه‌رو می‌شوند.

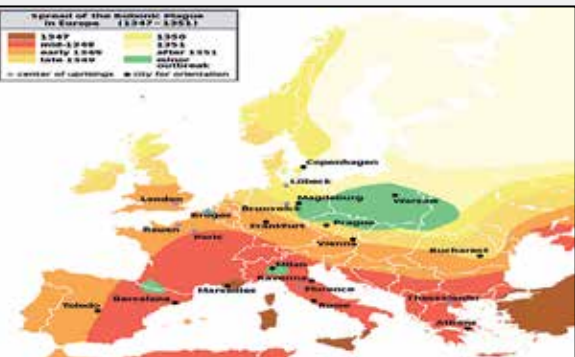
چندی بعد واقعه تصرف سفارت آمریکا در تهران عملیاتی می‌شود و امام خمینی(ره) از آن به «انقلاب دوم» یاد می‌کنند.

رئیس دولت موقت از پست نخست‌وزیری استعفا می‌دهد و امام هم می‌پذیرند و در دیدار جمعی از مردم و مسئولان جمله‌ای به این مضمون می‌فرمایند: «آقای بازرگان و رفقای‌شان آمدند اینجا، گفتند که ما قصد داریم مجلس خبرگان را منحل کنیم، به آنها گفتم شما چه‌کاره هستید که می‌خواهید مجلس خبرگان را منحل کنید، بروید دنبال کارتان.»

مرگ سیاه در قرون وسطی

نبوده؛ بلکه اولین قربانی آن هستند. به عبارتی دیگر، مرگ دسته‌جمعی موش‌ها می‌تواند نشانه شیوع طاعون باشد. وقتی یک کک مبتلا به طاعون یک موش را گاز می‌گیرد، عامل طاعون را به آن انتقال می‌دهد. سپس این بیماری از طریق سایر موش‌ها، به تدریج به انسان منتقل می‌شود.

دلایل مختلفی سبب شیوع و گسترش این بیماری در اروپا شد. علاوه بر خصلت ذاتی این اپیدمی که به سرعت منتشر می‌شود، عوامل انسانی و طبیعی نیز در این میان دخیل بودند. پزشکان که از ابتلای خودشان به این بیماری وحشت‌زده بودند، بیماران را به حضور نمی‌پذیرفتند؛ بسیاری از صاحبان حرف و مشاغل، کسب‌وکارهای خود را تعطیل کردند و حتی



کشیشان نیز از پذیرفتن مردم سر باز زدند. میلیون‌ها نفر برای فرار از این بیماری، شهرها را ترک کرده و به روستاها گریختند؛ اما این هجوم جمعیت سبب وخامت اوضاع شد و هنگامی که روستاها نیز به طاعون آلوده شدند، دیگر راهی برای فرار باقی نمانده بود. حیوانات اهلی همچون گاو و گوسفند نیز از طاعون جان سالم به‌در نبردند. با کمبود گوشت و مواد غذایی، مردم به آدم‌خواری روی آوردند.

آیا این یک مجازات الهی بود؟ بسیاری از مردمی که مصیبت طاعون بر آنها سخت و دردناک بود، این بیماری را کیفری الهی به شمار آوردند که از سوی پروردگار برای عذاب آنها نازل شده است. به باور عامه مردم، مسبب این بلاها، گروه‌های کافر و ضالّه‌ای بودند که نابودی آنها برای دفع بلا ضروری بود؛ لذا، طی سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹ بسیاری از جوامع کوچک و متمایز در اروپا مورد خشم و هجوم مردم قرار گرفتند.

تا اوایل دهه ۱۳۵۰ میلادی، طاعون به تدریج از عرصه زندگی اروپاییان خارج شد. اگرچه طی قرن‌های بعد هر از چند گاهی این بیماری دوباره شیوع یافت، اما به دلیل بهبود شرایط بهداشتی جوامع اروپایی، تلفات آن به مراتب کمتر از دفعات پیش بود. جوامع متأخر نتوانستند از طریق گسترش بهداشت عمومی، طاعون را تا حدی مهار کنند؛ گرچه به طور کامل نتوانستند بر آن فائق آیند.

^[1] به باور عامه مردم، مسبب این بلاها، گروه‌های کافر و ضالّه‌ای بودند که نابودی آنها برای دفع بلا ضروری بود؛ لذا، طی سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹ بسیاری از جوامع کوچک